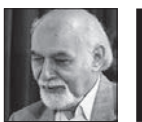


پرنده

یادبود

به انگیزه پنجاه‌ودومین سالروز درگذشت «روح‌الله خالقی»

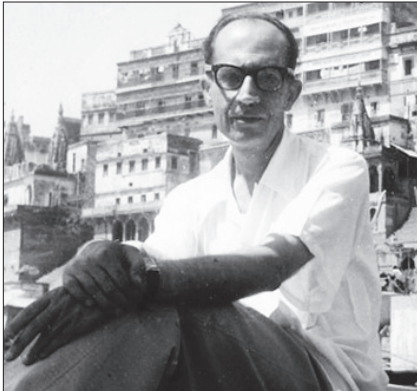
مر دِ گل‌های رادیو


غلامعلی امیر نوری

گوینده برنامه موسیقی گلها

استادان موسیقی ایران شامل آهنگسازان، نوازندگان، خوانندگان و رهبران ارکستر که روح‌الله خالقی هم جزئی از آنها بود، همگی شخصیت مورد احترام و جذابی بودند که در ارکستر و برنامه گلها فعالیت می‌کردند و جایگاه خاصی داشتند. استودیو شماره ۸ رادیو، استودیوی بزرگی بود که موسیقی در آن ثبت‌و ضبط می‌شد. ما می‌رفتمی انتهای این استودیو، اتاقی در آن بود که در دست مثل اتاق فرمان بود و درش از بیرون بازمی‌شد که به آن لُوم می‌گفتم. این اتاق، شیشه‌های به‌سمت استودیو داشت که می‌توانستیم از آنجا داخل آن را تماشا کنیم. در آن استودیو همه موزیسین‌ها بهترین کارهایشان را عرضه می‌کردند؛ به‌طوری‌که وقتی حالا هم به آهنگ‌های آن موقع گوش می‌کنیم، متوجه می‌شویم که کیفیت آثار موسیقی بسیار بالا بود.

معمولاً شاعر و آهنگساز کنار هم در خانه یا در اداره می‌نشستند و لحظه‌به‌لحظه آهنگ را با شعر پیش می‌بردند و تنظیم می‌کردند. برنامه‌ها حساب و کتاب داشت و دقت در ساخت و ارائه آثار بسیار زیاد بود که بخشی از این دقت‌نظر برآمده از روند کاری روح‌الله خالقی در ارکستر گلها بود. او از همه دعوت به همکاری می‌کرد و وقتی آهنگسازی صورت می‌گرفت با تصویب آن قطعه، برای ضبط به استودیو شماره ۸ می‌آمدند و اگر قطعه‌ای آوازی بود که خواننده به استودیو می‌آمد و اگر قرار بود دکلمه داشته باشد من یا سایر همکارانم هم هم‌زمان با ایشان و آهنگساز می‌آمدیم و یا دکلمه‌خوانی آن قطعه را ضبط می‌کردیم. در آن زمان که آقای خالقی ارکستر گلها را داشتند، تنها رادیو ایران و تهران را داشتیم که ایشان به‌خاطر حساسیت در خلق آثار، از بهترین خوانندگان، آهنگسازان و نوازندگان دعوت به همکاری می‌کردند و همین مسئله باعث ساخت قطعات ماندگار شد که از این دورِ وادی پخش می‌شد. در واقع برنامه گلها، ماحصل تلاش روح‌الله خالقی بود.



ده

پاپوش ایرانی در «مهر پارسه»

تازه‌ترین شماره ماهنامه «مهر پارسه» به مدیریت مسئولی‌امیرمهدی طاهری‌فر و سردبیری مرجان حاجی‌رحیمی منتشر شد. پرونده ویژه این شماره، «ماجرای پاپوش‌های ایرانی» است

که شامل گفت‌وگوهایی با شعله جلیلی خیابانی، پژوهشگر کشف ایرانی و ابوالفضل عالی؛ باستان‌معدن چهرآباد که مردان نمکی از آنجا کشف شدند، گزارش‌ی از موزه کشف‌یاتادر کانادا، باستان‌شناسی پاپوش، کشف در فرهنگ مردم‌پشرویه خراسان، دودانگه‌مازندران و کردهای ایران، نگاهی به باورهای ایرانی‌واصطلاحات و ضرب‌المثل‌های فارسی‌در زمینه کفش، گزارشی از دو کشف فروشی قدیمی تهران، ترکیب‌طرح‌فرش روی گلیبو و کفش‌های قدیمی فرنگی‌های‌شود،خوسف-شهر پرندها، گفت‌وگو با جهانگرد انگلیسی که با موتورسیکلت به ایران آمد، صدایی به گستره زبان یک‌ایل (درباره پروین بهمنی)وگزارشی‌از مراسم‌ملی‌قالیشویان مشهداردحال دیگر مطالب این شماره‌است. شماره ۱۵ مجله مهر پارسه، در ۱۱۲ صفحه‌و به‌قیمت ۱۰ هزار تومان نشر یافته‌است.

مجسمه‌نگاری

درباره مجسمه فردوسی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ره‌آوردی از هندوستان


علی رن‌نجیان

طراح و مجری «تجره گردشگری شهری»

میدان فردوسی تهران تاکنون سه مجسمه از این شاعر میهنی را در دل خود جای داده‌است. نخستین مجسمه فردوسی، در روز دهم بهمن ماه سال ۱۳۲۳ خورشیدی، به پیشنهاد جمعی از پارسیان هند و در ایام مراسم جشن هزارمین سال تولد فردوسی و افتتاح آرامگاه حکیم توس، توسط راس بهادر ماترا ـ مجسمه‌ساز شهیر هندی ـ ساخته و طی مراسمی در همین مکان

از آن رونمایی شد.

این تندیس با تصمیم سه‌نفر از پارسیان هندوستان به نام‌های آقایان دستور نوشیروان خانصاحب، رئیس پارسیان دکن، جمشید جی‌اون والا و بهرام گورانکلساریا و نیز عده‌های دیگر از پارسیان به ریاست آقای پشوتن بی‌مارکار برای تجلیل از مقام این شاعر ایرانی ساخته‌شد. ساخت برج ساعت در نزد نیز توسط مارکار در همین راستا و در همان روزها صورت پذیرفت.

در سال ۱۳۰۵ خورشیدی، در مسافرت آقای پشوتن مارکار و همراهان به ایران، ارباب کیخسرو شاه‌رخ با مشورت انجمن آثار ملی ایران استعدادی پارسیان هندوستان را درباره ساخت مجسمه‌ای از فردوسی به آگاهی

اولیای امر رسانید و موضوع پذیرفته شد. ساخت این مجسمه دو متری که حدود ۲/۵ تن‌وزن داشت، در سال ۱۳۱۹ به پایان رسید، اما به دلیل مشکلات ناشی از بروز جنگ جهانی اول، اهدای آن به ایران تا اواخر سال ۱۳۲۳ به تأخیر افتاد.

با ارائه نقشه ترسیمی آقای یکاجی تارپورولا، معاون ایران لیک که مورد موافقت انجمن شهر و شهرداری تهران و آقای آندره گندار، مدیر کل باستان‌شناسی واقع شده بود، ساخت پایه مجسمه آغاز و به این ترتیب، نخستین کلتنگ بنسای پایه

مجسمه زده شد. در سال ۱۳۲۳ هنگام مسافرت هیأت‌اعزای فرهنگی ایران به هندوستان، آقای علی اصغر حکمت‌هنگام ورود به بمبئی،

از مجسمه بازدید کرد و سرانجام با کمک انجمن روابط فرهنگی ایران و هند و کوشش‌های کلنل کسترل، مجسمه از بمبئی به تهران حمل و بنا به دستور دولت از پرداخت گمرک و مالیات راه نیز معاف شد و شهرداری تهران، یکی از میادین شهر را برای نصب آن تعیین کرد و در نهایت، در بهمن ماه سال ۱۳۲۳ هشت‌ماه پس از آن، هدیه پارسیان هند در تهران در برابر دید همگان قرار گرفت.

تندیس فردوسی به حالت نشسته و در حالی که شاهنامه را در برابر خود گشوده ساخته شده و بر چهار گوشه جایگاهش، نقش فروهر مز‌دیسنا خودنمایی می‌کرد.

که نقش فروهر را زدوده‌اند، ولی بخشی از نوشته و سروده‌های حک‌شده بر پایه‌های تندیس همچنان برجاست. این تندیس اکنون در برابر دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران جای دارد.

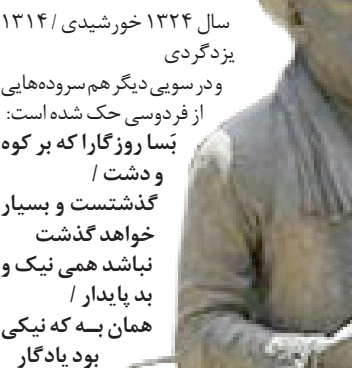
این پیکر از سوی پارسیان هندوستان نیاز و برپا شد.

ز ایران نژادان یزدان پرست / که در هند دارند جای نشست

بیا گشت این یادگار بلند / که جاوید ماناد دور از گزند

بگفتا حبیب اندرین کار کرد / شمارند سال از یزدگرد

ز فردوسی این پیکر نامدار / همی باد یا پنده و یا پندار



سال ۱۳۲۴ خورشیدی / ۱۳۱۴ یزدگردی

و در سویی دیگر هم سروده‌هایی از فردوسی حک شده‌است: **بَسا روز گارا که بر کوه و دشت / گذشتست و بسپار خواهد گذشت** **نباشد همی نیک و بد پایدار / همان ببه که نیکی بود یادگار**

دیزاین

رابطه شخصیت شهر و نرده‌هایش


تورج صابری‌وند

طراح

در رابطه دیزاین و شهر می‌توان سه رابطه را شرح داد. شهرهایی که آگاهانه به دیزاین‌شان فکر می‌شود و هویت یکپارچه‌ای می‌گیرند؛ شهرهایی که به دیزاین‌شان فکر نشده و هویت مشخصی ندارند و هیچ جای شهر، به هیچ جای شهر نمی‌آید؛ سوم، شهرهایی که به دیزاین‌شان فکر نشده اما ناخواسته ویژگی‌های مشخص و حتی یکپارچه‌ای دارند. یعنی شهر براساس یک Big Picture یا سند ارزش‌های دیزاین ساخته نشده، اما به دلایلی به سمت‌وسویی مشخص رفته‌است. یعنی اتفاقاً همه چیز شهر، به‌همه چیز آن می‌آید. تهران مثال درستی برای این شهرهاست. یک چیز مشترکی در تهران و البته عوامل شهرهای ایران وجود دارد که احتمالاً برنامہ‌بری نشده‌است اما به شکلی یکپارچه و قاطع حضور دار: بی‌توجهی در دیزاین. تیر چراغ برق‌ها، سطل آشغال‌های شهری، پلاک خانه‌ها و خیلی چیزهای کوچک، کم‌اهمیت اما بی‌شمار، کنار هم که جمع می‌شوند کل واحدی را می‌سازند: «شهر». نرده‌های BRT و پیاده‌روها همه چیز را توجیح می‌دهد، یک جایی این نرده‌ها مستطیل‌های دور گردی‌است یا خطی موازی، صاف، گاهی مورب با لوزی‌هایی در میان و

به قول مردم گفتنی ۱۳

آدم‌است و یک‌آه‌ودم


جواد مجابی

نویسنده و شاعر

- «ساعتش نم‌دارد.» هر کاری کردیم زیربار نمی‌رود. او در زمان و مکان دیگری سیر می‌کند با از مابهرتری دمخور بوده و هست که پشتشان به کوه احد است. چیزهای صدار ثابت شده در دادگاه‌را انکار می‌کند و کاریش هم نمی‌شود کرد چون بازندانی‌کردن و کشتن او، لطمه‌ای که به مردم و مملکت خورده، جبران نمی‌شود، اره دودم است.
- «قربان سرت آقای ناشی، خرچم با خودم آقام تو باشی.» مخاطب این سخن چندان روشن نیست و عده‌ای آن را حسب‌حال برده‌ای می‌دانند که بیرون از خانه اقا‌کار می‌کرد و خرچ خود و گاهی اربابش را می‌داد. اما عده‌ای که امروزی‌اند عقیده دارند این زبان حال را‌ی‌دهنده بیچاره‌ای است که آقای‌را – که چندان هم ناشی نیست – یا‌را‌ی‌خود و همفکرانش به و کالت و ریاست جمهوری رسانده‌است. حالا این بابا فقط هموطن‌را‌ی‌دهنده باقی‌مانده با انتظارات قانونی وعده داده‌شده و عمل‌شده. از طرف دیگر آن بابا که خرش از پل گذشته بیشتر به فکر اصلاح جهان است تا صلاح این دل ویران.
- البته قول دیگری هم هست که چندان به آن نمی‌شود اعتماد کرد اینکه:…
- به حرف‌هایی که اعتماد دارید چقدر به‌ها می‌دهید که حالا زحمت یکشم‌قول غیرقابل‌اعتماد را برایتان شرح بدهم.

- «شلوار ندارد پندش‌لوار می‌بندد.» این ضرب‌المثل باید بعد از مشروطیت ساخته شده باشد. می‌تواند اشاره‌ای باشد به جمع روشنفکری‌ان_اعم‌از نویسندہ و شاعر و روزنامه‌نگار و استاد دانشگاه_ که از علم و ادب کشور خود و جهان چندان بهره‌ای نداشتند اما با تکیه بر پرویی مادرزادی و مدارک قلابی و زورکی که در ید قدرت داشتند به روشن کردن افکار عمومی و تدریس در دانشگاه‌ها و بقیه جاها می‌پرداختند حتی در تلویزیون که آن موقع هنوز اختراع نشده بود، تمامی مشکلات مردم را با ار جاع به متون مرده و زنده حل‌وفصل می‌کردند. این قول چندان موافق طبع صاحب‌دوقان نیست. می‌تواند اشاره به آدم تازه‌به‌دوران رسیده‌ای باشد که بر اثر آن اتفاقات محیر‌العقول (که دانم و دانی) پول‌وپله هنگفتی به دستش رسیده که می‌توان آن زخارف دنیوی را به بند شلوار زینتی تشبیه کرد اما اصل ماجرا که شلوار است ندارد یعنی از فرهنگ ایرانی و تمدن جهانی بویی نبرده‌است، شعور خوب زندگی کردن را بدو نیاموخته‌اند و خودش هم سعی نکرده بیاموزد. بدتر از همه آداب‌وسوم طبقه متوسط رانمی‌شناسد که به عشق آن، خودش را از چاله خرشکی با هزار زحمت بدان جایگاه ظاهری کشانده.

- ضرب‌المثل دیگری به موازات احوال این بنده‌خدا هست که فرماید«خر نخریده‌آخور می‌بندد.» زد و با هزار زدوبند خود را تشبیه طبقه‌ایان سابق کردی، آخر وقتی در جلسه مصاحبه جورابت‌را از پای عرق کرده درمی‌آوری و جای پوشت می‌گذاری نوبی جیب کوچک کتت، من با توچه کنم؟
- در وصف این گروه می‌توان به ضرب‌المثل رندانه‌ای گوش هوش سپرد که: «کی مرد که تو عزیز شدی؟»
- «آدم است و یک‌آه و دم.» این عبارت وقتی بر زبان مان جاری می‌شود که از تشبیع جنازه رفیقی یا مجلس ترحیم کسی برمی‌گردیم. غالباً بیشتر از نیم‌ساعت طول نمی‌کشد که فشار ترساننده مرگ برطرف می‌شود و برمی‌گردیم به رذالت و شرارت‌های پیشین. باز با طلوع جنازه خویشاوندی دچار هراس غروب خودمان می‌شویم و حکیمانانه سر تکان می‌دهیم «ادمیزاد تخم مرگ است» و دمی‌از مال پرستی و جاه‌طلبی و آزار این و آن، فاصله می‌گیریم اما دمی‌بعد به یاد می‌آوریم «مرگ مال همسایه است» و با خیال تخت، شلتاق می‌کنیم.
- «آدم بیگار دست راست محله‌اس.» با بدهد بزرگ‌تری می‌کند و «ارد» می‌دهد، اگر نشد، مفت‌ومجانی در عروسی و عزا خودش را دخالت می‌دهد ولو به کفش جفت‌کردن مجلسیان باشد. البته این اواخر، باهمه گیر شدن بیکاری ویی‌عاری، دیگر کسی نمی‌داند دست چپ و دست راست محله کجاست. همین آدم اگر عقل در دست‌وحسابی نداشته باشد کارش سکه است، چون همه را از رو می‌برد و عاقبت مسئولیتی به عهده‌اش می‌گذارد که از شرش راحت شوند. بی‌خود نیست گفته‌اند «آدم نفهم هزارمن زور دارد.»

